

# انقلاب سیاسی

## يك تعريف\*

انقلاب سیاسی را می‌توان به يك مفهوم، انقلاب ناقص و به تعبیری دیگر، حتی انقلابی شکست خورده دانست. حداقل شکست خورده از دیدگاه برخی از نیروهای اجتماعی از جمله از دیدگاه منافع و اهداف تاریخی پرولتاریا- پس انقلاب سیاسی، نوعی انقلاب است که از نظر اجتماعی به نتیجه معینی نمی‌رسد: در نیمه راه می‌ماند، به انتظارات پرولتاریا و به خواست او برای تغییر شالوده‌های اجتماعی پاسخ نمی‌دهد. درست است که در مقطع معینی این انقلاب می‌تواند برخی از خواست‌های مرحله‌ای زحمتکشان را برآورده کند، اما این نیز درست است که در صورت فقدان يك پایه اجتماعی و رهبری سوسیالیستی که بتواند این انقلاب را تا حد يك انقلاب سوسیالیستی تداوم بخشد، به فراهم شدن شرایط برای قدرت یابی بخش‌هایی از پورژوازی یا خرده‌پورژوازی - و یا ترکیبی از ائتلاف این دو - که سالها انتظار قدرت را می‌کشیدند منجر می‌شود. پس انقلاب سیاسی انقلاب ناقص است: در حد سرنگونی رژیم حاکم خلاصه می‌شود و حداکثر در چهارچوب وضع موجود، پاره‌ای از رفرم‌ها را موجب می‌گردد.

---

\* این بخشی از مقاله‌ایست بقلم یکی از رفقای امریکا که متن کامل آن در شماره ۲ نشریه داخلی هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا، مورخ اکتبر ۸۴ انتشار یافته بود. صفحات پایانی آن مقاله منتشره در "نشریه داخلی" با تغییراتی (با توافق نویسنده) برای چاپ در اندیشه رهائی تنظیم شده است.

اندیشه رهائی

شاید بتوان گفت که انقلاب سیاسی یعنی تغییر قدرت سیاسی (سرنگونی رژیم حاکم) + برخی رفرم‌ها، اما هنوز این تعریف جامع و شامل نیست. دلیل این امر را نه لزوماً در کمبود دانش تئوریک بلکه در خود ماهیت انقلاب سیاسی بعنوان یک پروسه به اتمام نرسیده و از این رو ناقص باید جستجو کرد. بنابراین انقلاب سیاسی بنا بر ماهیت آن نه بطور کامل و شامل قابل تعریف است و نه این که خصوصیات جهانشمول دارد. تنها چیزی که در انقلاب سیاسی مشخص است متمایز بودن آن از انقلاب اجتماعی است. بعبارت دیگر، انقلاب سیاسی بطور منفی تعریف شده، یعنی انقلابی که اجتماعی نیست. لیکن این تعریف از جهت منفی، نباید مانع از کوشش مارکسیست‌ها برای شناخت بیشتر و ارائه تعاریف و مشخصات کامل‌تری از مفهوم انقلاب سیاسی و شرکت آنان در این نوع انقلاب‌ها گردد. مهم اینست که دانسته شود انقلاب سیاسی همان انقلاب اجتماعی نیست بلکه فرسنگ‌ها از آن دور است. با این حال و علی‌رغم اجتماعی و پرولتری نبودن چنین انقلاب‌هایی شرکت کمونیست‌ها و پرولتاریای متشکل در آن ضروری است. ضروری است زیرا که حضور فعال کمونیست‌ها در انقلاب سیاسی می‌تواند به امر تدارک انقلاب واقعی آن‌ها - که انقلاب اجتماعی سوسیالیستی است - کمک کند، به فراگیری تجربیات جدیدتری منجر گردد و مهر رادیکالیسم پرولتری را بر تارک جنبش سیاسی توده‌ها به نفع گرایش پرولتری بکوبد. پرولتاریا در انقلاب سیاسی شرکت می‌کند چون بعنوان طبقه فعال و تاریخساز نمی‌تواند نسبت به تحولات اجتماعی نقشی بی‌اعتناء ایفاء کند و نظاره‌گر رویدادها باشد، چون فعال است و خواهان تغییر و چون در انقلاب سیاسی نطفه‌های تغییر وجود دارد، باید این نطفه‌ها و شرایط را به نفع آرمان‌ها و اهداف پرولتری تغییر داد. مَهْلَك خواهد بود زمانی که نیروهای پرولتری از شرکت در انقلاب سیاسی - بدلیل این که این انقلاب، انقلاب آنان نیست - امتناع ورزند و مَهْلَك‌تر آن که این انقلاب را - به صرف وجود تغییر در حاکمیت

سیاسی - انقلاب خود بدانند. شرکت در انقلاب سیاسی، بنابراین، بخاطر برداشتن گام‌های تازه‌تری در امر تدارک و زمینه سازی سیاسی/اجتماعی انقلاب سوسیالیستی - و با عام بر این که امر این انقلاب، انقلاب اجتماعی پرولتاریا نیست، مفید و پسود آرمان‌های انقلاب پرولتری است و گرنه حاصل شرکت پرولتاریا در انقلاب سیاسی بدون هیچ چشم انداز معین، نه فقط پیهوده خواهد بود بلکه ثمرات شکست و بی نتیجه ماندن امیدها، همچون سموم مهلك سال‌های سال روحیه و توان مبارزاتی را از پرولتاریا و کمونیست‌های مدافع آرمان‌های سوسیالیستی بر خواهد گرفت. نتیجه این که، کمونیست‌ها باید برای انقلاب خود یعنی انقلاب اجتماعی بکوشند، به تدارک آن بنشینند و آن گاه در راه زمینه سازی و تدارک چنین مهمی در انقلاب‌های سیاسی، یعنی انقلاب‌هایی که قبلا از لحاظ تاریخی پیش بینی نشده - ولی تحول اجتماعی در مسیر راه آنها قرار می‌دهد، شرکت کنند بدون آن که نسبت به آینده و هدف چنین انقلاب‌های سیاسی متوهم باشند.

اصولا وقوع انقلاب‌های سیاسی و نوع آن (اگر معتقد به انواع مختلف انقلاب‌های سیاسی باشیم) قابل پیش بینی نیست، برنامه مشخصی ندارد و سرانجام آن در روند دگرگونی‌های اجتماعی روشن نیست. تنها چیزی که از انقلاب سیاسی قابل پیش بینی است، مساله سرنگونی حاکمیت است، لیکن روی برنامه و هدف نیروهای مختلف اجتماعی از شرکت در این انقلاب به هیچ وجه توافق کلی وجود ندارد. بنابراین، سرنوشت آینده انقلاب نیز به نقش و توازن نیروهای اجتماعی مختلف بستگی دارد و علی‌الاصول از قبل قابل پیش بینی نیست. در يك كلام، دور نمای انقلاب سیاسی تا حد سرنگونی رژیم روشن و آینده پس از آن کاملا نا روشن است. انقلاب سیاسی فوریه ۱۹۱۷ روسیه، پس از کمتر از ۸ ماه به آغاز انقلاب سوسیالیستی انجامید، انقلاب سیاسی بهمن ماه ۱۳۵۷ در ایران، پس از گذار از يك شرایط نیمه دموکراتیک، به استقرار یکی از موحش‌ترین رژیم‌های توتالیتر تاریخ منتهی گردید.

بعبارت دیگر، اصولاً نمی‌توان برای انقلاب سیاسی به تدارك نشست چرا که این انقلاب از دیدگاه کمونیست‌ها فقط يك نیمه راه است، نیمه راهی که چگونگی توازن قوا و امکانات بالفعل جامعه، آن را به کمونیست‌ها تحمیل می‌کند و از این رو بخودی خود نمی‌تواند هدف آن‌ها تلقی شود. هدف کمونیست‌ها، اما، انقلاب اجتماعی است، انقلاب در کل نظام حاکم، که بمنظور برقراری تغییرات بنیادین در کل روابط موجود در جامعه طبقاتی (سرمایه‌داری) صورت می‌گیرد. کمونیست‌ها در پی ایجاد نظم نوین‌اند، نظمی که اساساً با گذشته تاریخ متفاوت است، نظمی که در آن انسان‌ها بمعنای واقعی برهستی و مقدرات خویش حاکم می‌شوند و آزادی واقعی‌شان (آزادی از قید هر نوع اسارت، استثمار و جامعه طبقاتی و روابط ظالمانه آن) را بدست می‌آورند. پس کمونیست‌ها برای انقلاب اجتماعی، انقلاب در کل روابط اجتماعی - انقلاب در زیر بنا و روبنا - و نه انقلاب تا نیمه راه، می‌کوشند و برای انجام این مهم به تدارك می‌نشینند. انقلاب سیاسی، حداکثر، يك تغییر در روبناست، تغییری که البته قابل بازگشت است و می‌تواند حتی به روابط ارتجاعی‌تر از گذشته نیز رجعت کند: مثال ایران در زمان حاکمیت ولایت فقیه.

آیا کمونیست‌ها می‌توانند برای انقلاب سیاسی برنامه‌ای در جهت کسب قدرت سیاسی ارائه دهند و یا از قبل ائتلافی باین منظور بوجود آورند؟ با توجه به آن چه پیش از این اشاره شد پاسخ به چنین سئوالی روشن است، اما نظر به اهمیت کلیدی این مسئله، اشاره کوتاهی مجدداً در این مورد لازمست:

کمونیست‌ها در جنبش سیاسی، در چشم انداز يك انقلاب سیاسی، در صورت هرثمونی اقشار و طبقات غیر پرولتری، در صورت تفوق آگاهی غیر سوسیالیستی بر آگاهی سوسیالیستی، در صورت فقدان صف مستقل و متشکل طبقه کارگر و در نتیجه در صورت عدم آمادگی این طبقه برای کسب قدرت سیاسی، روشن است که نمی‌توانند برای آن برنامه‌ای ارائه

دهند و روشن است که در چنین شرایطی، توهم کسب قدرت سیاسی و ارائه برنامه جهت تحقق آن، به خیال پردازی‌های خام و کودگانه شباهت خواهد شد و یا در "بهترین" حالت، پایه‌های فاجعه‌ای بنام ساختمان "سوسیالیسم" ریخته خواهد شد: خواستها و نیازهای طبقات غیر پرولتری و قدرت توتالیتر ناشی از آنها با رنك و لعاب سوسیالیستی عرضه خواهد شد و راه را بر هرگونه پیشرفت رادیکال اجتماعی مسدود خواهد کرد.

علی‌رغم این اعتقاد، کمونیست‌ها می‌توانند و باید به منظور رادیکالیزه کردن جنبش و طرح و تبلیغ شعارها و خواست‌های مرحله‌ای زحمتکشان - جهت متمایز کردن صفوف خود از سایر نیروهای اپوزیسیون و افشاء همه جانبه رژیم و حاکمیت سرمایه -، برنامه داشته باشند و مداوماً به تبلیغ مطالبات و مضامین اجتماعی خواست‌های سوسیالیستی بپردازند. این برنامه، اما، برنامه حکومت آینده نیست، بلکه برنامه تدارك انقلاب اجتماعی آینده است. بعبارت دیگر، اهمیت تشخیص این مسئله و تمیز بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی نه صرفاً در محدوده تعریف شناسی واژه‌ها و مقولات بلکه در عرصه پراتیک پیچیده مبارزه اجتماعی و در تبیین وظائف مشخص است. مساله ائتلاف با نیروهای دیگر سیاسی نیز از این زاویه قابل بررسی است. ائتلاف کمونیست‌ها با نیروهای دیگر، البته بشرط حفظ استقلال عمل آنها، در شرایطی که طبقه کارگر آلترناتیو قدرت نیست، فقط بمنظور پیشبرد مبارزه علیه رژیم حاکم و مقابله با فاشیسم و رژیم‌های توتالیتر قابل درك است، و گرنه ائتلاف با چشم انداز تشکیل "حکومت ائتلافی"، سرانجامی جز چرخ پنجم شدن کمونیست‌ها در حکومت بورژوازی و یا خرده بورژوازی آینده و ضربه خوردن یا از بین رفتن دست‌آوردهای طبقه کارگر نخواهد داشت.

این تعریف کوتاه و عمومی کافی نخواهد بود اگر به يك مسئله بسیار مهم دیگر اشاره نکنیم:

نه در واقعیت‌های اجتماعی و نه از آن جا، در تعریف‌هایی که می‌کوشند در شکلی کلی به تعریف انقلاب سیاسی و اجتماعی بپردازند، این دو انقلاب از دو مسیر متفاوت نمی‌گذرند. چرا که اصولاً هر نوع انقلاب از مجرای سرنگونی رژیم حاکم می‌گذرد. انقلاب سیاسی فقط به سرنگونی رژیم محدود می‌شود در حالی که انقلاب اجتماعی پا از آن فراتر می‌نهد و انقلاب در کل مناسبات تولیدی و اجتماعی را موجب می‌گردد. به عبارت دیگر، هر انقلاب اجتماعی لزوماً یک انقلاب سیاسی است، لیکن هر انقلاب سیاسی، یک انقلاب اجتماعی نیست. اگر شرایط لازم برای آلترناتیو شدن طبقه کارگر فراهم باشد، انقلابی که بوقوع خواهد پیوست لزوماً انقلاب اجتماعی خواهد بود. اگر نباشد، انقلاب در چهار چوب یک سلسله تغییرات سیاسی - تغییر در روبنا - محدود می‌شود و بُعد اجتماعی پیدا نمی‌کند، مگر این که سیر تحولات بعدی جامعه، طبقه کارگر را در رأس جنبش اجتماعی توده‌ها قرار دهد. پس طبقه کارگر، همهٔ سوسیالیست‌ها، همهٔ نیروهای اجتماعی پشتیبان اردوگاه کارگران و سایر زحمتکشان برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند. اگر موفق شدند، انقلاب، انقلاب اجتماعی خواهد بود که به تغییر اساسی مناسبات جامعه خواهد انجامید و اگر نشدند، انقلاب با ماهیت و خصلت صرفاً سیاسی مشخص خواهد شد، یعنی انقلاب سیاسی خواهد بود.

اما، شعار ما تا آغاز انقلاب سوسیالیستی همواره اینست:

**پیش به سوی تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی**